

شرح رسالہ شریفہ نند صالح

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت سیزدهم: شرح طهارت تا پایان شرح قمار و مسکرات)

فہرست

(متن ویراستہی بیانات، تلمیح و شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ه. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (تتمت سیزدہم)

صفحو	عنوان
۵.....	شرح طہارت.....
۱۳.....	شرح نواہی.....
۳۴.....	شرح قمار و مسکرات.....
۵۴.....	خلاصہ صفات مؤمنین.....
۵۷.....	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح.....
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت) / دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر) / سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر) /
	چهارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجا) /
	پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ،
	عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر، احسان والدین، وفا،
	قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد) /
	ششم (شرح خدمت، مواضع تہم، تعظیم امر و نہی) / ہفتم (شرح مواضع تہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و طریقت، قرائت قرآن) / ہشتم (شرح نماز) / نہم (شرح اوراد،
	دعا، سحر) / دہم (شرح جمعہ، روزہ) / یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج) /
	دوازدهم (شرح جہاد، امر بہ معروف و نہی از منکر، مستحبات)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به‌خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

ش

طهارت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و چون مؤمن دائم به یاد خدا و در حکم نمازگزار است تا ممکن شود غسل و اگر نشد وضو *وَأَلَّا تَيَمَّمْ* داشته باشد که حفظ از شیطان و سلاح جهاد است. مخصوصاً در زیارت مؤمنین و مجامع دینی و خواندن قرآن طهارت و بوی خوش خوب است و باید کوشید که باطن هم پاک شود.^۲

در بخش قبل مسأله‌ی مستحبات را ذکر کردند و اینکه مستحبات دستوراتی است که خداوند برای بندگانی که بیشتر می‌خواهند به خداوند نزدیک شوند، فرموده است یعنی نیت اینکه چنین دستوراتی را اگر انجام دهیم، خداوند خوشش می‌آید و اجری دارد و اجرش قرب بیشتر به خداست ولی اگر هم موجباتی فراهم نشد و انجام ندادید بر شخص مجازاتی نیست.

البته در دستوراتی که در عرفان، تصوف می‌دهند، توصیه می‌شود که تا ممکن است به مستحبات هم عمل کنیم، به واجبات اکتفا نکنیم، واجبات را که باید به هرجهت انجام داد و اگر انجام ندهیم

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۰ ه. ش. و دوره‌ی دوم

تاریخ ۱۳۸۸/۳/۷ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۸۷-۸۶.

خدای نکرده بر شخص مجازات است ولی مستحبات با وجود اینکه مجازات ندارد ولی ما چون در عالم سلوک هستیم باید بیشتر رعایت کنیم. سلوک یعنی راه رفتن، مسیری را طی کردن. در این مسیر است که می‌خواهیم به خداوند نزدیکتر شویم، می‌خواهیم رضایت و علاقه‌مندی خدا را بیشتر به خودمان جلب کنیم. البته خود یاد خداوند به هر نحوی و برای فقرا به صورت ذکر می‌گفته‌اند، همیشگی است:

ای بی‌خبران غافل از آن ماه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

جزء صفات مؤمن که در قرآن آمده، این است که می‌فرماید: **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**^۱، آنهایی که همیشه در نمازند. به قول باباطاهر: «خوشا آنان که دائم در نمازند». این دائم در نماز بودن، نماز به معنای مصطلح شرعی نیست. برای اینکه این نماز را نمی‌شود دائم خواند. از آن طرف در آیه‌ی دیگری فرموده است: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** و دنباله‌اش می‌فرماید: **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**^۲، نماز انسان را از فحشا و منکر نکه می‌دارد، دور می‌کند، ولی: **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**، ذکر خدا، یاد خدا، از آن هم بزرگتر است. از اینجا فهمیده می‌شود که ذکر خداوند که همیشگی می‌تواند باشد، مصداق صلاة دائم است،

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

نماز همیشگی.

باید ذکر را توجّه داشت و به هر اندازه هم که امکان داشته باشد با تمرکز حواس و با توجّه کامل ذکر گفته شود. چنین ذکری به منزله‌ی نماز است ولی نه اینکه چون بزرگتر (اکبر) است بگوییم ما به آن می‌پردازیم و نماز را رها می‌کنیم، نه! هر چیزی به جای خودش. کما اینکه مثلاً می‌گویند حیات و زندگی از آب است ولی آیا می‌شود اصلاً غذا نخورد، فقط آب خورد؟ نه تنها فایده ندارد بلکه ضرر هم دارد و چون نماز به منزله‌ی به حضور خداوند رفتن است، باید با طهارت شرعی باشیم. همانطوری که در نماز شرعی، نه نماز قلبی، باید پاک بود یعنی یا غسل داشت یا وضو و اگر مقدور نبود و دسترسی به آب نبود تیمّم بگیریم، در نماز دائم هم که خدا می‌فرماید از آن هم اکبر است، به طریق اولی باید طهارت داشته باشیم. البتّه این حکم شرعی نیست، حکم قلبی است و الاً حکم شرعی آن، همان وضو و تیمّمی است که در رساله‌ها گفته شده و همه می‌دانند چطوری باید باشد.

طهارت، لغتاً یعنی پاکی. نحوه‌ی این پاکی را خداوند معین کرده است. درجه‌ی اوّل غسل، درجه‌ی بعد وضو، درجه‌ی بعد تیمّم است. در طهارتی که خداوند دستور داده، پاکیزگی مندرج است ولی پاکیزگی کافی نیست. کما اینکه در وضو، اگر یکی از جاهای بدن آلوده بود باید اوّل پاک کنند، بعد وضو بگیرند؛ یعنی این پاکیزگی عرفی مقدّم بر

طهارت شرعی است. تقدّم زمانی، نه تقدّم معنوی. در مورد وضو، غسل و اینها نمی‌شود گفت آنها برای پاکیزگی است، پس همه‌ی بدنمان را در حمام می‌شوئیم. آن طهارتی که برای حضور دل در نزد خدا دستور داده شده باید به همان ترتیبی باشد که خود محبوب دستور داده است. اگر می‌خواهید به یاد خدا باشید به همان نحوی که خود خداوند دستور داده باید طهارت بگیریم. یعنی در واقع نظریّه‌ی شخصی را کنار بگذاریم چنان که اگر دست و پا و صورت را شسته بودیم، این وضو تلقی نمی‌شود. وضو به همان طریقی است که گفته‌اند. احکامش هم البتّه در رساله‌ها هست. به هر یک از رساله‌ها که مراجعه کنید، می‌بینید.

در وضو و غسل مستحباتی هم هست که این مستحبات خودش نشان‌دهنده‌ی این است که چه حکمت‌هایی در وضو است. یکی این است که از آن آبی که وضو می‌گیرید، استنشاق کنید. در بینی و دهان، آب را مزمه کنید، نه اینکه هر آب آلوده‌ای را که دیدید و خواستید وضو بگیرید این کار را نکنید، حکمت این دستور این است که آب باید آنچنان تمیز و خوب باشد که رغبت کنید به دهانتان ببرید. البتّه دستور شرعی‌اش این است که حداقل رنگ و بوی آب عوض نشده باشد. یا مستحب است اعضای را که در وضو شستشو می‌دهید قبلاً بشوئید. مثلاً دست را قبلاً بشوئید برای اینکه اگر آلودگی داشته

باشد پاک شود، صورت را قبل از وضو بشوید، برای اینکه پاک باشد. این مستحبات در بیشتر موارد برای این است که واجبات به بهترین وجه انجام بشود.

در مورد پیغمبر و ائمه در همان ایام فرموده بودند که همه با طهارت شرعی خدمتشان برسند، چون زیارت مؤمن است. البته آنها حدّ اعلای مؤمن یعنی بالاترین مؤمن هستند ولی اگر این کار را ما به سایر مؤمنین هم تسری بدهیم، مانعی ندارد. وقتی انسان همیشه با وضو باشد، به دیدار مؤمن هم که می‌رود با وضو خواهد بود. برای قرآن خواندن و حتی کتاب مقدّس هم بهتر است وضو داشته باشیم. در مورد قرآن که تقریباً مستحب خیلی مؤکّد است. حال اگر ممکن شد وضو بگیرید و اگر در جایی بودید که نمی‌شد یا عجله داشتید، تیمّم هم می‌شود کرد.

قرآن در مورد مؤمنان می‌فرماید که در روز قیامت، یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ^۱، نورشان از دست راستشان و از جلوشان می‌رود. پس مؤمن نوری دارد. انسان در آن دنیا چیز تازه‌ای کسب نمی‌کند، آنچه در اینجا کسب کرده، در آنجا ظاهر می‌شود. خود همین ایمان یک نور است، این نور است که محترم است. بنابراین با هر مؤمنی هم که می‌خواهید دیدار یا مصافحه بکنید، بهتر این است که با طهارت

شرعی باشید. البته ساده‌ترینش تیمّم است که حتّی در همان لحظه هم می‌شود تیمّم کرد.

البته همه‌ی اینها (شستن دست و صورت) حکمت است. اما از آن حکمتِ ظاهر باید به معنای باطنی‌اش برسیم. مثلاً اگر دستمان را بشوییم، شستن دست یعنی دستمان پاک باشد تا کار و عمل صالح انجام بدهیم. دست در قرآن هم کنایه‌ای از کار است. *يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجُمَاعَةِ*، دست خدا با جماعت است، یعنی همراه است؛ یا، *يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ*^۱، دست خدا بالای دست شماست. صورت هم کنایه‌ای است از اینکه آدم دیدارش، گفتارش، شنیدنی‌هایش پاک باشد.

مجموعاً از اینها، انسان اگر دقّت کند از راه تداعی معانی پی می‌برد به اینکه باطنش را هم پاک کند. فقط اکتفا به صورت نباشد بلکه باطنش را پاک و نسبت به خداوند خالص کند، با خلوص نیّت، *قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ* باشد. باطنش را نسبت به برادران ایمانی پاک کند و احیاناً اگر غلّ و غشی در وجودش نسبت به هر یک از برادران هست، خود را از آنها پاک کند. اینها در واقع وضوی باطنی است.

بنابراین بهتر است که تمام ایّام و تمام ساعات با طهارت شرعی باشیم. در درویشی توصیه‌ی فراوانی به انجام این مستحب شده است. مستحب بودن این دستور برای همه است، چه درویش‌ها و چه

غیردرویش‌ها، ولی غیردرویش‌ها اگر انجام ندهند، مثلاً همیشه در حال وضو نباشند، مستحبی است که انجام نداده‌اند و گناهی ندارد ولی اگر درویش که انجام دستورات شرعی کلی را که در بیعتی که کرده، تعهد کرده است، نکند، برایش بی‌اثر نیست، یعنی اثر بد می‌کند. بنابراین درویش محدودیتش، وظایفش سنگین‌تر است ولی اجرش هم که گشایش صوری و معنوی باشد، بیشتر است.

اثر دیگری که این طهارت دارد به‌خصوص این است که در جهاد با نفس که می‌گوییم جهاد اکبر و جنگ بزرگی است که داریم، همیشه باید اسلحه‌مان همراهمان باشد، اسلحه‌ی ما ذکر است که لازمه‌اش این است که باید با طهارت باشیم. چون می‌خواهیم به درگاه خدا برویم، آیا با لباس آلوده می‌رویم؟ در زندگی عادی هم وقتی ملاقاتی، قراری داریم، قبلاً خودمان را آماده می‌کنیم، شستشو می‌کنیم، آن طهارتی که مناسب با آن قرار است انجام می‌دهیم.

از طرفی هم برای تشویق مؤمنین به اجتماع و هم برای اینکه دیگران، همسایه و مصاحب انسان، از همسایگی و مصاحبت با ما ناراحت نشوند فرموده‌اند که پاکیزه باشیم حتی برای جلساتی که با مؤمنین هستید، اگر عطری به‌کار ببرید، بهتر است. در سایر اوقات چندان دستوری داده نشده ولی در این موارد به اندازه‌ی کم، به آن اندازه‌ای که خدای نکرده بوی عرق بدن، یا خدای نکرده بوی دهان ما

دیگران را اذیت نکند، باید رعایت کرد. این است که حتی تصریح شده است که در شب‌های جمعه، مثلاً سیر یا پیاز نخورید برای اینکه مبادا حرفتان دیگران را اذیت کند.

همه‌ی این دستورات در واقع برای توصیه‌ی مؤمنین است به اینکه به همدیگر کمک کنند، سعی کنند به همدیگر هیچ ضرری نرسد. یک فایده‌اش، یک هدفش، نزدیک شدن مؤمنین به یکدیگر و تشکیل اجتماعات ایمانی است. حالا باید فکر بکنیم که وقتی به مؤمنی دستور می‌دهند، یعنی توصیه می‌کنند، که داشتن بوی خوش را رعایت کن. وقتی به مجلسی می‌روی، با مؤمنین ملاقات می‌کنی، با خیلی‌ها می‌خواهی صحبت کنی، مبادا دهنّت بو بدهد، پیاز، سیر نخور، آیا به طریق اولی رعایت سلامتی، راحتی و آسایش مؤمن نشده است؟ وقتی خداوند نمی‌خواهد به اندازه‌ی یک بوی ناخوش، مؤمنی را اذیت کنیم، آیا اذیتِ بیشتر جایز است؟ مسلماً نه.

ان شاء الله توفیق پیدا کنیم که این دستور طریقتی مستحب را هم انجام بدهیم، چون دائم‌الوضو بودن یکی از مستحبات است که برای ما مؤکّد است. ان شاء الله معنای این طهارت هم در دل ما اثر کند.

شرح نواهی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و آنچه نهی از آن رسیده، سالک را از خدا دور و دل را چرکین و بسته به دنیا می‌کند و باید دوری کرد و لذت موهوم فانی را برای دریافت خوشی‌های جاودانی ترک کرد و به کردار زشت که پسند عقل نیست و خاطر بزرگان را می‌رنجاند و مورد تنفر و بدنامی و دشمنی مردم هم می‌گردد و غالباً آثار آن می‌ماند نباید خود را آلوده ساخت و در شریعت مقدّسه‌ی اسلام، معروف و منکر معین و راه جلوگیری دستور داده شده که در کتب مسطور است و مسلمین غالباً باید دانسته باشند ذکر آنها به طول می‌کشد و کتاب مفصلی می‌شود.^۲

خداوند تشخیص معروف و منکر و رعایت آنها را خیلی مهم دانسته است. در چند جای قرآن به این مسأله اشاره فرموده است که شما را اُمّتی قرار دادیم که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. اما غیر از آنکه خودتان به معروف و منکر توجه می‌کنید دیگران را هم توجه بدهید. در سوره‌ی والعصر هم می‌فرماید: وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۷/۱۲/۲۷ و ۱۳۷۸/۱/۵

ه. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ‌های ۱۳۸۸/۳/۱۴ و ۱۳۸۸/۳/۲۱ و ۱۳۸۸/۴/۴ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۸۸-۸۷.

خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.^۱ تَوَّصُوا
یعنی یکدیگر را توصیه کنند به حق و به صبر که این هم نوعی امر به
معروف است. باز در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ وَتَوَّصُوا
بِالرَّحْمَةِ.^۲ منظور توصیه کردن یکدیگر است غیر از اینکه خود انسان باید
معروف و منکر را بشناسد، بعد از شناخت آن، باید امر به معروف و نهی
از منکر بکند که جزء شرایط آن، این است که امر، معروف را از
منکر بشناسد.

در اینجا نواهی را می‌فرمایند، چون قبلاً اوامر را فرموده بودند.
در واقع خیلی جاها می‌شود فهمید که ضد آن امر، نهی است ولی در
بعضی موارد نهی‌های خاصی را هم غیر از آن اوامر فرموده‌اند که از
همان نهی باز امر را می‌فهمیم. نهی هم ممکن است صریح باشد،
همانطور که در آیه‌ای می‌فرماید: نَهَى النَّفْسَ عَنِ الهَوَى^۳، کسی که نفس
خودش را از هوی، از هوای نفس، منع کند. همانطوری که در امر به
معروف، اول انسان باید خودش را امر به معروف کند، یعنی اراده‌ای
به خرج دهد و با آن اراده جنبه‌ی معنوی خودش را چیره کند و جنبه‌ی
نفسانی را تحت تسلط بگیرد، در نواهی هم همینطور است.

نواهی در لغت جمع نهی است، یعنی چیزهایی که خداوند نهی

۱. سوره عصر، آیات ۳-۱.

۲. سوره بلد، آیه ۱۷.

۳. سوره نازعات، آیه ۴۰.

کرده است. قبلاً گفتیم که در تقسیم‌بندی احکام، خداوند به بعضی چیزها امر می‌کند و از بعضی چیزها نهی می‌کند. نهی‌ای که عدم رعایتش گناه داشته باشد، اسمش حرام است. مثلاً: وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ^۱، هیچ انسان زنده‌ای را که خداوند جانش را محترم دانسته است نکشید مگر به حق؛ یعنی حکم حاکم شرع را داشته باشد. ولی اگر در عدم رعایت آن نهی، مجازات معین نشده باشد می‌گویند مکروه؛ یعنی عملی که اگر نکنید بهتر است ولی اگر هم کردید گناهی ندارد. این همه مکروهات که نوشته‌اند همه از این قبیل است. پس نواهی، هم شامل مکروهات و هم محرّمات می‌شود.

برای اینکه نواهی، به خصوص محرّمات، در جامعه رواج پیدا نکند خداوند امر به معروف و نهی از منکر را مقرر کرده است. امّا نهی از منکر برای محرّمات است و برای مستحبات نمی‌شود امر کرد؛ ممکن است یادآوری کرد. مثلاً همانطور که قبلاً گفته شد، در اخبار رسیده است که پنیر را همیشه با مغز گردو بخورید و تنها خوردن پنیر مکروه است. حال اگر کسی دید دیگری پنیر را تنها می‌خورد حق ندارد جلوی‌اش را بگیرد. چه بسا او بگوید بله این حکم را می‌دانم ولی پول ندارم مغز گردو بخرم. پس نهی از منکر در مورد آن نواهی است که خداوند نهی کرده و در عدم رعایتش مجازات قرار داده است. اینها را

به اصطلاح مکروهات می‌گویند که در مورد هر دوی اینها در قرآن یا در اخبار فعل امر آمده است.

در زبان عربی سه نوع فعل داریم، فعل ماضی یعنی زمان گذشته، فعل مضارع یعنی زمان‌های حال و آینده و فعل امر یعنی امر کردن. البته نهی هم جزء امر حساب می‌شود. این بحث در میان فقهاست: فعل امری که در قرآن یا در اخبار آمده آیا واجب یعنی الزام‌آور است یا به صورت مستحب و مکروه؟ در مورد بعضی فعل امرها اجماع است که جزء واجبات است. همین آیه‌ی: **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ يَا: وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ**^۱، به زنا نزدیک نشوید، امر است ولی خیلی مستحبات هم هست که به صورت فعل امر آمده است؛ گواينکه ممکن است در آن هم اختلاف باشد. مثلاً این آیه که **إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ**^۲، هر وقت قراردادی گذاشتید که وعده‌دار بود و باید ادامه پیدا کند، بنویسید. این فعل امر است ولی اکثراً می‌گویند واجب نیست مستحب است. پس در مورد واجبات و همچنین در مورد محرمات که در واقع احتراز از آن واجب است، مسلماً باید احتراز کرد و عدم رعایت آن گناه است. اما در مورد مستحبات هم انسان اگر بتواند مستحبات را انجام بدهد (که آن هم در صحبت مستحبات گفته شد)

۱ . سوره اسراء، آیه ۳۲.

۲ . سوره بقره، آیه ۲۸۲.

بهتر است. مستحبات غالباً برای این است که واجبات بهتر ادا بشود. روح و ذهن انسان آماده برای انجام وظایفش باشد. کسی که مؤمن، شیعه است حق این است که بطور کلی تا بتواند مستحبات را نیز انجام دهد.

اما یک گروه اوامر و نواهی هست که جنبه‌ی اخلاقی دارد. مثلاً آیه‌ی: *وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*^۱ می‌فرماید: سست نشوید، اندوهناک نشوید، شما اگر مؤمن باشید حتماً بالادست هستید. این فعل امر است. اینطوری بودن نه مستحب است، نه واجب و نه عدم رعایت آن حرام است. یک دستور اخلاقی است. در مورد این دستورات باید حتی‌المقدور سعی کرد انجام داد، برای اینکه دل آماده می‌شود. داستانی از شبلی (یا یکی از عرفا، فرق نمی‌کند؛ کُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ) نقل است که از او پرسیدند که زکات چهل دینار چقدر است؟ گفت: اگر از فقیه می‌پرسی یک دینار؛ که حکم شرعی یک دینار است، اما اگر از من می‌پرسی، چهل و یک دینار. یک دینار زکات شرعی است و چهل دینار برای اینکه چرا این مقدار را نگه‌داشتی؟ البته حالات و روحیات اشخاص، مختلف است. عارف، مؤمن تا بتواند باید واجبات و محرّمات را رعایت بکند، اینها به‌جای خود، مستحبات و مکروهات را هم رعایت کند و بعد زائد بر اینها دستورات اخلاقی را هم رعایت کند. همین

دستور: وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ که فعل امر است، نه واجب است و نه مستحب ولی ما باید برای خودمان فکر کنیم که واجب است. البته واجب و حرام پیغمبر ﷺ را نمی‌شود عوض کرد، نمی‌شود چیزی به آن اضافه یا کم کرد ولی ما می‌توانیم با تعهد نزد خودمان و خدا، آن کار را بکنیم. مثل این که روزه جز در ماه رمضان واجب نیست ولی کسی نذر می‌کند که هر سال مثلاً تولد حضرت مولا ﷺ را روزه بگیرد. اگر نذر کرد بر او واجب می‌شود. خودش بر خودش واجب کرده است.

این قبیل نواهی غالباً برای تربیت و حسن خلق است. مثلاً می‌فرماید: وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ، صدایتان را بلند نکنید. دنباله‌اش هم می‌فرماید: إِنَّ أُنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^۱، بدترین صداها صدای الاغ است که خیلی هم بلند است. این نه واجب است نه مستحب، بلکه یک دستور اخلاقی است که باعث می‌شود افراد جامعه به هم نزدیک شوند. نواهی و مستحبات معمولاً نقش الفت‌آفرینی بین مؤمنین دارند. اینها دستورهای الهی است که اگر رعایتشان کنیم آن حکمت الهی را ان شاء الله خداوند عنایت می‌کند. همان که می‌فرماید: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۲. این حکمت، فهم و دانش

۱. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

و غیر از سواد است، آدم بی سواد هم ممکن است حکیم باشد و آدم خیلی باسواد ممکن است بویی از آن نبرده باشد. حکمت را خداوند به هر کس بخواهد می دهد و به هر کس حکمت داد خیر فراوانی برایش هست. بنابراین در مورد دستوراتی که داده شده واجب و حرام را مسلماً باید رعایت کنید و لازم به گفتن نیست. بعد می رسیم به مستحب و مکروه، آنها را هم تا بشود باید رعایت کرد. اگر به مرحله ی بالاتر رفتید دستورات اخلاقی را هم که نه مستحب و نه حرام است نیز رعایت کنید، ان شاء الله.

در اینجا می فرمایند: آنچه نهی رسیده سالک را از راه خداوند دور می کند. فرض کنیم کسی در یک جاده ی آسفالتی راه می رود. یک مرتبه سنگی به پایش می خورد. نگاه می کند و سنگ را برمی دارد. مدتی به تماشای این سنگ مشغول می شود که چه سنگ زیبایی است با این کار از راه باز می ماند. همین حالت هم برای سالک راه خداست که به هر چه غیر از سلوک، سلوک الی الله، توجه کند او را از راه باز می دارد. درباره ی مستحبات فرموده اند که رعایت مستحبات موجب قُرب انسان می شود. عمل نکردن به مستحبات را اجازه داده اند یعنی اگر کسی انجام نداد بر او بار گناهی نیست ولی اگر بکند موجب قُرب بیشتر به خداوند می شود. ضدِ اوامر، یعنی نواهی هم این کار را می کند. آنچه را که نهی کرده اند، اگر سالک رعایت نکند، از راه سلوک

باز می ماند و در راه سلوکش این مثل سنگی است که به پایش می خورد، لنگ لنگان می شود. بعد فرموده اند گذشته از این، دل را چرکین می کند. فرض کنید همین سالک که در یک جاده ی آسفالته می رود پایش به سنگی می خورد و زخمی می شود، حالا لنگ لنگان ممکن است باز هم قدم هایی بردارد ولی دیگر دلش چرکین است. آن چابکی که قبلاً داشت کم می شود. همینطور هریک از نواهی، دل انسان را سیاه می کند، از خدا دور می کند. اگر انجام دهد از خداوند دور می شود. این است که فرموده اند دل را هم سیاه می کند.

البته این کار مستلزم این است که نواهی را بدانیم. نواهی در قرآن همواره صریح ذکر شده و به ما هم توصیه کرده اند که هر روز حتماً قرآن بخوانیم، پس معنایش را هم باید بفهمیم. البته اینکه بعضی ها می گویند که ما فقط فارسی آن را می خوانیم چون معنی آن را نمی فهمیم، درست نیست. فارسی آن را هم باید بدانیم، منتها متن عربی آن چون عین عبارتی است که خداوند بر دل محمد ﷺ نازل کرده به عنوان تیمّن و تبرک هم شده، می خوانیم. چنانکه اگر در زندگی کوچک دنیایی خودمان فکر کنیم می بینیم، یکی مثلاً از شعری که فلان خواننده خوانده، خوشش می آید، با خودش زمزمه می کند و گاهی می خواند. چون پیش خود می گوید این مثل آن است. آیا ما اهمیتی که به قرآن می دهیم، کمتر از این باید باشد؟ یک روزگاری همین آیات با

همین عبارات بر پیغمبر وحی شده و یک روزی هم پیغمبر این آیات را خوانده، پس ما به عنوان تیمن و تبرک هم که شده باید آن آیات را بخوانیم. به قول یکی که می گفت شما دکتر که می روید، نسخه ای می دهد، هر چه بخوانید هیچ نمی فهمید ولی آن نسخه دوی شماست. باید فرض کنیم قرآن اینطوری است. حالا چه بهتر که قصدمان این باشد که نواهی و اوامری را که در قرآن ذکر شده، ما نیز بفهمیم و رعایت کنیم.

در واقع اُس و اساس، یعنی قانون اساسی اسلام و قانون اساسی عرفان همین قرآن است. اینکه گفتم قانون اساسی اسلام و قانون اساسی عرفان به این معنا نیست که اینها از هم جدا هستند. اسلام دامنه ی وسیعی دارد. مثلاً وقتی می گویند در تهران هوا گرم است یا تهران باغات کم دارد، ممکن است کسی بگوید اینجا که اصلاً باغ نیست، اینجا که در و دیوار است. او جای خاصی را به اصطلاح در نظر گرفته است. عرفان هم از همین آیات قرآن، آن روح را کشیده است. قرآن دستور داده که این کار را نکنید، خیلی اوقات حکمتش را نگفته، حکمتش را به عهده ی خود ما گذاشته است. وقتی خداوند می فرماید من از روح خودم در تو دمیدم، با همان روح الهی باید بفهمید حکمتش چیست؟ البته در بعضی جاها حکمتش را هم فرموده، یا قسمتی از آن را فرموده، مثلاً در مورد خواب بد که کسی می بیند، می فرماید که وقتی

بیدار شدید این آیه را بخوانید: **إِنَّمَا التَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ**^۱ حکمت آن را هم می‌گوید: **لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا**، برای اینکه شیطان علاقه‌مند است در دل مؤمنین حزن ایجاد کند و حال آنکه در دل مؤمن: **لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^۲، است یا می‌فرماید که قبل از آن روزی که دیگر هیچ فایده ندارد، هیچ دوستی و هیچ شفاعتی در آن اثر ندارد، قبل از آن روز این کارها را بکنید. اینجا در واقع به عهده‌ی خود ماست که فکر کنیم چرا قبل از آن روز؟ برای اینکه در روز حساب دیگر دستمان از همه چیز کوتاه است، تمام آنچه که خدا به ما داده، می‌گیرد بعد حساب می‌کند. امثال اینها زیاد است. منظور، همان اهمیتی که به اوامر داده شده به نواهی هم باید داده شود. ان شاءالله خداوند ما را توفیق دهد.

و بعضی گناهان که حال توبه را هم غالباً می‌برند و در نفس جا می‌گیرند بزرگ و کبیره فرموده‌اند و در قرآن نهی سخت رسیده و بعضی صغیره محسوب می‌شوند که اصرار بر آنها نیز نفس را بالاخره جبری و دل را تیره می‌گرداند و در ضمن عبادات و معاملات و معاشرت‌ها نیز هست.^۳

دیدیم که محرّمات آنهاست که انجامشان را عرفاً گناه هم می‌گوییم و قرآن هم گناه فرموده است. در چند جا فرموده است: **فَلَا**

۱. سوره مجادله، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیات ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴ و ۲۷۷ و سوره یونس، آیه ۶۲.

۳. پندصالح، صص ۸۸-۸۷.

جُنَاحٌ عَلَيْهِ. جُنَاحٌ مُعْرَبٌ گناه است که در جاهایی که این عبارت را فرموده نهی به عنوان یک امر مستحب تلقی می‌شود.

در مورد تقسیم گناهان به صغیره و کبیره، البته این تقسیم‌بندی را که متداول است و همه‌ی علما و حکمای مسلمان هم آن را قبول دارند، ولی تعریفی مورد اتفاق برای آنها که اینها را از همدیگر مشخص بکند، گفته نشده است. تعاریف مختلفی گفته‌اند، بعضی‌ها هفت گناه را شمرده‌اند و گفته‌اند اینها کبیره است. بعضی‌ها تا هفتصد گناه را گفته‌اند کبیره است. اساس و مبنای تقسیم‌بندی آنها هم این آیه‌ی قرآن در سوره نساء است که می‌فرماید: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا**^۱، اگر از آن کبائری که شما از آن نهی شده‌اید، از خیلی چیزها نهی شده‌اید ولی در بین آنها آن گناهان کبیره‌ای است که مؤکداً نهی شده‌اید، اجتناب کنید، سیئات شما، یعنی گناهان کوچکتر شما، را می‌بخشیم. **نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**. کفر یعنی پوشاندن. **نُكَفِّرْ عَنْكُمْ** یعنی روی آن را می‌پوشانیم. معلوم می‌شود که آن گناه از بین نمی‌رود، روی آن پوشانده می‌شود که اثر نمی‌کند. ممکن است خود شخص اثرش را ببیند. چون فرموده: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** **وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**^۲. ممکن است که خودش ببیند

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۲. سوره نساء، آیه ۳۱.

۳. سوره زلزله، آیات ۸-۷.

که خداوند روی آن را پوشانده تا باز هم شکرگزار باشد.

البته دستور در این آیه این است که از کبائر اجتناب کنید تا سیئاتتان را ببخشد. آیه‌ی دیگری است که می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**^۱، خداوند شرک را نمی‌بخشد ولی مادون آن را برای هر که بخواهد می‌بخشد ولی آیا خدا برای خودش تعیین کرده که شرک را نمی‌بخشد؟ اگر هم دلش بخواهد نمی‌بخشد؟ نه! این بحث دیگری است چنان که در آیه‌ی دیگری که در واقع این آیه یک تبصره و توضیحی است بر آن، می‌فرماید: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا**^۲، ای بندگان من، ای کسانی که بر خودتان اسراف کرده‌اید، ستم کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس نشوید خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد. در مورد ستم بر خود هم در دیگر جاهای قرآن آمده است. اول ستمی که در نوع بشر شد ستم حضرت آدم ابوالبشر و حوا بود که گناه کردند، بعد هم خداوند بر آنها توبه داد. گفتند: **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**^۳، پروردگارا ما خودمان بر خودمان ظلم کردیم، ستم کردیم. آنها خطا و تمرد را به‌عنوان ظلم به خود تلقی کردند. خداوند هم توبه را بر آنها جاری کرد: **فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ**

۱. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۲. سوره زمر، آیه ۵۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۳.

قَاتَبَ عَلَيْهِ^۱، از جانب خداوند کلماتی به آنها یاد داده شد، القاء شد که خداوند آنها را بخشید. چه کلماتی؟ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۲. در کتب نوشته‌اند که کسی از رابعه‌ی عدویه پرسید که چنین کارهایی کردم، اگر توبه کنم خداوند قبول می‌کند؟ رابعه گفت: از هر گناهی که توبه کنی خدا قبول نمی‌کند، مگر اینکه خودش توبه به تو بدهد، خودش توفیق توبه بدهد، آنگاه قبول می‌کند. آن توبه‌ای که از ناحیه‌ی او داده بشود، نه توبه‌ای که تو بخواهی. البته این از درجاتی است که رابعه به آن رسیده است. منظور اینکه آیه‌ی: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، در مقابل، اظهار بعضی‌هایی است که می‌گویند: گناه کبیره آن است که خداوند توبه‌ی مرتکب آن را قبول نمی‌کند ولی گناه صغیره را قبول می‌کند. نه، اینطور نیست، تمام گناهان قابل توبه است ولی به هر کسی توفیق توبه نمی‌دهد. پس درست است که از آن آیه استنباط می‌شود که شرک گناهی است که خداوند نمی‌بخشد ولی خداوند یک در را باز کرده و آن در توبه است. درباره‌ی همان مشرک هم در صدر اسلام خیلی از مشرکین، اسلام آوردند؛ اصولاً غالب آنها‌یی که اسلام آوردند از مشرکین بودند. از مسلمانان صدر اسلام می‌شود گفت فقط علی علیه السلام بود که بت نپرستیده بود چون از

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

اول تحت تربیت مادرش که از مؤمنین بود و عبدالمطلب، ابوطالب و سپس خود حضرت پیغمبر ﷺ قرار داشت، پس مشرک نبود. سایرین غالباً مشرک بودند ولی آیا خداوند آنها را بخشید؟ مسلماً خداوند بخشید. همین که توفیق توبه به آنها داد علامت بخشش است، چون در آیات بسیاری است. کسی که توبه کند و به سمت خدا بازگردد، خداوند او را می‌بخشد. البته این توفیق توبه معلوم نیست به همه دست بدهد. این است که نمی‌شود گفت که گناهی می‌کنیم، بعد توبه می‌کنیم. اصولاً معلوم نیست بعدی باشد مضافاً اینکه ممکن است خدای نکرده خداوند انسان را به گنااهش بگیرد یا اینکه دلش تیره بشود که دیگر توفیق توبه پیدا نکند. توفیق توبه هم از خود خداوند است. در آیه‌ی قرآن آمده: وَتُبْ عَلَيْنَا، یعنی به ما توبه جاری کن. توفیق بده که توبه کنیم، به سمت تو برگردیم.

اما همانطور که گفتیم علمای مسلمان گناهان را تقسیم‌بندی کرده‌اند. مثلاً شرک و چند گناه دیگر را گناه کبیره گفته‌اند. کتاب‌هایی هم در این موضوع نوشته‌اند که کبیره چیست و صغیره چیست. البته نمی‌شود گفت گناه کبیره گناه خاصی است. ممکن است گناهی که معمولاً صغیره است برحسب حالت شخص تبدیل به کبیره بشود. کما اینکه می‌گویند اصرار بر صغیره خودش یک کبیره است. یعنی اگر

گناه صغیره‌ای را بطور ارادی تکرار کنید این خودش یک کبیره است. وجه مشترکی که می‌شود درباره‌ی اینها گفت، چنانکه در اول کتاب *اصول کافی* در باب «جنود عقل و جنود جهل» کلینی احادیثی را ذکر کرده و حضرت سلطان علیشاه هم در کتاب *مجمع السعادات* اینها را شرح داده است، هر گناهی که منشأ آن جهل باشد کبیره می‌شود به شرط اینکه توبه نشود. یکی از این گناهان تجرّی به خداوند است؛ یعنی بی‌ادبی و بی‌احترامی نسبت به فرمان خداوند. خداوند در چند جا می‌فرماید: *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ*^۱، که در یک جا: *وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*^۲، هم هست. هر گناهی که به‌عنوان عدم اطاعت خدا به‌صورت متجرّی، یعنی به‌عنوان بی‌اعتنایی به این دستور باشد، کبیره تلقّی می‌شود. با این حال حتّی اگر مرتکب کبیره شدید، وقتی خدا توفیق می‌دهد و توبه کنید، خداوند توبه را می‌پذیرد. در فقه برای بعضی جرائم، مثلاً برای مجازات محارب یا مفسد فی الارض، حدّی تعیین کرده‌اند ولی در مورد بعضی جرائم دیگر هم هست که دفعات اول، دوم، سوّم گذشت می‌کنند ولی مثلاً دفعه‌ی چهارم توبه‌اش قابل قبول نیست. توبه‌ای که قابل قبول نیست، توبه‌ای است در این دنیا. چون در همان مقرّرات فقهی گفته‌اند که اگر محارب یا مفسد فی الارض را قبل

۱. سوره نساء، آیه ۵۹ / سوره مائده، آیه ۹۲ / سوره نور، آیه ۵۴ / سوره محمّد، آیه ۳۳ و سوره تغابن، آیه ۱۲.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

از اینکه به او دست پیدا کنید توبه کرد، توبه‌اش قابل قبول است ولی بعد از اینکه او را گرفتید، نه. آن هم برای این است که فوری با یک کلمه نخواهد از این جزا فرار کند. اما با اینکه در اینجا توبه‌اش قابل قبول نیست، اما اگر توبه‌اش واقعی باشد خداوند به هر جهت آن را قبول می‌کند. این هم که فرموده‌اند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**، خداوند نمی‌بخشد کسی را که به او شرک بورزد، ممکن است کسی در تمام عمرش این را شرک ندیده باشد، روز آخر متوجه شده باشد و توبه کند. البته توبه هم که می‌گوییم نه اینکه فقط بگوید: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ**، واقعاً از صمیم قلب توبه کند. او مشرک حساب نمی‌شود. خداوند او را هم می‌بخشد ولی در حال مرگ اگر با شرک بمیرد خدا او را نمی‌بخشد. این است که حضرت یعقوب به فرزندان نصیحت می‌کند که، **فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**^۲، مبادا بمیرید در حالی که مسلم نباشید. حتماً در حال مرگ مسلم باشید. توبه‌های بسیاری در تاریخ اسلام نقل شده است. مهمترین اینها در داستان کربلا است. بانی و باعث اولی و در واقع آن قدم اولی که در راه شهادت از طرف دشمنان برداشته شد، حُر بود. بالاتر از این گناهی نمی‌شود که امام را، نماینده‌ی خداوند را، به قتل برساند ولی همین حر فردایش یعنی فقط یک‌روز بعد با حالت تضرع و

۱. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۲.

زاری، از بس که ناراحت بود، خدمت امام رسید و پرسید: آیا توبه‌ی من قبول می‌شود؟

در اثر تکرار گناه، ولو گناه صغیره، طبیعت انسان عوض می‌شود یعنی پلید می‌شود. یک نقطه‌ی سیاهی در دلش ایجاد می‌شود و توسعه پیدا می‌کند. این چنین گناهی می‌شود کبیره، برای اینکه از جهل است. ولی آنکه عقل شرعی‌اش باقی باشد، اعمالش را به حساب خودش با آن می‌سنجد، خداوند هم به او توفیق توبه می‌دهد. همینطوری او را نمی‌بخشد، به او توفیق توبه می‌دهد که توبه کند و به اصطلاح به آن وضعیتی که می‌دانید بمیرد. مؤمن هر وقت کار خطایی می‌کند لگه‌ی سیاهی در دلش ایجاد می‌شود، اگر توبه کرد خداوند آن را پاک می‌کند، اگر توبه نکرد و تکرار کرد وقتی که تمام قلبش را گرفت دیگر کار از کار گذشته است.

گناهان کبیره هم که بعضی از بزرگان فرموده‌اند، چه فقها چه عرفا که توبه از او قبول نیست، نه اینکه توبه‌اش قبول نیست، خداوند توفیق توبه به او نمی‌دهد، به این معنی که آنقدر این گناهان لگه‌ی سیاهی بر دلش می‌گذارند که تمام دلش سیاه می‌شود. چون اگر تمام دل سیاه شد دیگر جایش مسلم است، جایش همان جایی است که در آیه‌ی شریفه می‌گوید: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ، روزی که بعضی

سفیدرو و بعضی سیاه‌رو می‌شوند. آن شخص جزء همان تَسْوَدُ وُجُوهُ، سیاه‌رویان، قرار می‌گیرد. به این عبارت همه‌ی گناهان صغیره هم ممکن است گناه کبیره شوند. به این معنی که گناه کبیره، کَبَائِرُ مَا تُتَهَوَّنَ عَنْهُ^۱، آن چیزهایی که بزرگ باشند، لگه‌ی بزرگی بر دل می‌گذارند. ولی گناهان صغیره لگه‌ی کوچک، یک خال، می‌گذارند و بنابراین اگر هر مرتبه تکرار شود، یک خال اضافه شود، ممکن است تمام دل را بگیرد، به این جهت گفته‌اند که اصرار بر صغیره خودش کبیره است یعنی کسی که بر گناه صغیره هم تکرار کند، زیاد انجام دهد دلش تیره می‌شود. این تیرگی هم به این جهت است که به امر خداوند بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا بوده. وقتی خداوند ولو به‌عنوان مکروه یا مستحب امری را مقرر کرد، اگر کسی چندین دفعه اجرا نکرد، خداوند به وعده‌ی: نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۲، او را ممکن است ببخشد، اما اگر عادت کرد که این گناه را بکند او دیگر تیرگی در قلبش ایجاد می‌شود که به امر خداوند بی‌اعتنایی کرده، از آن جهت این، گناه کبیره می‌شود، اما خود گناه کبیره نیست. گناهان کوچک، مثل خُلف وعده، وعده‌ی معمولی، اگر تکرار شود گناه کبیره می‌شود آنطور که در عرف زندگی هم، مردم می‌گویند فلان کس به حرفش اعتمادی نیست. می‌فرمایند گناهان

۱ . سوره نساء، آیه ۳۱.

۲ . سوره نساء، آیه ۳۱.

صغیره و کبیره در همه چیز هست، در معاشرت‌ها، در عبادت‌ها، در همه‌ی شئون زندگی هست. اگر صغیره‌ای را تکرار کنید، مکروهی را که انجام دادنش مانعی ندارد به‌عنوان تجرّی اگر تکرار کنید، خودش کبیره می‌شود. این است که این تقسیم‌بندی که چند تا گناه شمرده بشود بگویند اینها کبیره و آنهای دیگر صغیره است، چنین تقسیم‌بندی دقیقی را نمی‌شود انجام داد. باید گفت هر گناهی که دل را تیره کند، موجب تجرّی بشود، گناه کبیره است و خداوند توفیق توبه به او نمی‌دهد. علامتش هم این است که اگر توفیق توبه (توبه‌ی واقعی) داد، معلوم می‌شود به مرحله‌ی کبیره نرسیده است. حتّی آن شرک را که خداوند فرموده است: لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، اگر کسی توفیق پیدا کرد، خداوند می‌بخشد.

اما بعضی این بحث را پیش می‌آورند که وقتی خداوند می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً و یا می‌فرماید: يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۱ این تشویق به ارتکاب گناه، ولو گناه کوچک است. حال آنکه اینطور نیست. برای اینکه خداوند فرموده گناهان کبیره را نمی‌بخشیم، إِنَّ جُنَّبْتُمْ مَا تَتَّبِعُونَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ^۲ اگر از گناهان کبیره احتراز کنید خداوند آنهای دیگر را می‌بخشد. بخشش خداوند هم

۱. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۲. سوره نساء، آیه ۳۱.

به صورت توفیق توبه است. توفیق می‌دهد. به‌علاوه همین گناہانی که ما می‌گوییم صغیره و به امید عفو خداوند هستیم، اگر تکرار بشود و از روی تجرّی باشد خودش کبیره حساب می‌شود. این است که به‌هیچ‌وجه تشویق نیست یا اجازه نیست برای اینکه گناہان صغیره را می‌توان هر چه دلمان خواست انجام بدهیم. این است که باید جداً از آنها احتراز کرد چون معلوم نیست خداوند توفیق توبه به ما بدهد.

سر منشاء همه‌ی این گناہان هم شرک به خداست یا بی‌اهمیت دانستن امر خدا یا اولیاء خدا. البتّه امر اولیاء الهی هم از جانب خودشان نیست. چند بار گفته‌ام که من نزد حضرت صالح‌علیشاه چند تابستان درس هیئت و نجوم می‌خواندم. درباره‌ی نجوم و آثار ستارگان و افلاک می‌فرمودند که اینها زیاد اهمیتی ندارد ولی می‌گفتند چون من خودم شنیدم که حضرت صادق فرموده است که وقتی قمر در عقرب است هیچ کاری انجام ندهید (گواینکه این خبر معلوم نیست راست باشد، شاید هم کسی به اسم آن حضرت گفته) ولی چون به نام آن حضرت بوده، به احترام آن حضرت من این مسأله را فقط رعایت می‌کنم. این اهمیت دادن به امر اولیای خداوند است و رعایت تقدّس این امر.

این است که می‌توان گفت اهمیت دادن به امر الهی خودش بالاترین عبادت است که تمام عبادات ذیل آن قرار می‌گیرد. مثلاً اگر نماز می‌خوانید به نیت این باشد که چون خداوند امر کرده این کار را

می‌کنم، امر خدا را اطاعت می‌کنم. من چه می‌دانم نماز یا روزه چه فایده دارد، من امر خدا را اطاعت می‌کنم. البتّه بعد ممکن است خودم بفهمم که امر خدا موجب سعادتِ هم دنیاست هم آخرت. وقتی خداوند فرموده است نماز بخوانید با خلوص نیت و توجّه کامل، هم ذهن ما را تربیت کرده و هم عبادتی کرده‌ایم که هم در دنیا به دردمان می‌خورد هم در آخرت ولی من در دنیایش را کار ندارم، من امر خدا را اطاعت می‌کنم. ان شاءالله خداوند این توفیق را در همه حال به ماها بدهد.

شرح قمار و مسکرات^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثلاً قمار که براندازنده‌ی خانواده‌ها و عادت‌دهنده‌ی به بیکاری و پریشان‌کننده‌ی فکر و دشمن‌کننده‌ی دوستان است، از منکرات است و عاقل نباید پیرامون آن بگردد. هکذا مسکرات که عقل را که امتیاز انسان است از حیوانات دیگر و منشاء صفات و کردار نیک است زایل می‌کند و تریاک و چرس و بنگ هم از مسکرات محسوب است.^۲

مبحثی است از کتاب پندصالح، فرمایشات و دستورات حضرت صالح علیشاه علیه السلام. در واقع هر چه در این رساله نوشته شده است، ترجمه‌ی شرح و توضیح آیات قرآن است و دستورالعمل‌هایی که پیغمبر داده‌اند که همیشه قابل اجراست.

در بخش قبل گفته شد که نواهی، هم شامل مکروهات می‌شود و هم محرّمات. مثلاً خداوند می‌فرماید: وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا، با کبر و غرور روی زمین راه نرو، یا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ^۴، صدایتان را بلند نکنید.

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اوّل تاریخ‌های ۱۳۷۸/۱/۲۶ و ۱۳۷۸/۲/۲ هـ. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ ۱۳۸۸/۴/۴ هـ. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۷ و سوره لقمان، آیه ۱۸.

۴. سوره حجرات، آیه ۲.

اینها نهی شده ولی جزء محرّمات نیست ولی وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنٰى^۱، یا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ^۲، اینها هم فعل نهی است ولی از محرّمات است. مکروهات را در مبحث مستحبّات هم می‌آورند، به این معنی که هر امری مکروه باشد ترک آن مستحب است. در اینجا که نواهی فرموده‌اند و بحث گناه صغیره و کبیره را بعد از آن مطرح ساخته‌اند منظور این قبیل گناهان است یعنی نواهی است که مجازات دارد. دو مثال هم آورده‌اند: یکی قمار و دیگری مسکرات.

قمار و مسکرات در قرآن در چند آیه و غالباً پشت سر هم ذکر شده، البته اول خمر (مسکرات) آمده و بعداً قمار ولی در اینجا قمار را اول آورده‌اند. بنابراین، این آیات، هم در مورد قمار استفاده می‌شود هم در مورد مسکرات. این نواهی برای آماده کردن دل است که عبادت را بهتر بتواند انجام بدهد، دلش خالص باشد، زندگیش را در طهارت و پاکی انجام بدهد که بتواند عادتش هم عبادت باشد.

قرآن در مورد مسکرات و قمار می‌فرماید: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا^۳. از تو می‌پرسند از خمر یا مسکر و میسر یا قمار، بگو در اینها گناه بزرگی است و منافع هم برای مردم دارد؛ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا، امّا آن

۱. سوره اسراء، آیه ۳۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۱ و سوره اسراء، آیه ۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

گناهی که دارد خیلی بزرگتر از نفعش است. در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۱، خمر و میسر و... پلیدی‌ای است از جانب شیطان از آنها اجتناب کنید، شاید خداوند بخواند نجات پیدا کنید. البته لَعَلَّكُمْ در قرآن در بعضی جاها به معنای یقیناً استعمال شده یعنی حتماً، اما در اینجا به معنای شاید است. یعنی فقط کسی که از خمر و میسر اجتناب کرد به این واسطه نجات پیدا نمی‌کند باید شرایط دیگری هم داشت اما اگر این شرط نباشد به هیچ‌وجه نجات پیدا نمی‌کند. به اصطلاح اجتناب از این خمر و میسر شرطی است که برای نجات لازم است ولی کافی نیست.

البته عبارت: رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، خیلی صریح و روشن است در مورد مسکرات که بحث خواهیم کرد. نهی از آن در چند مرحله است. ضمناً کلمه‌ی قَمَارِ عَرَبِيٍّ است و در عربی به آن قِمَار می‌گویند ولی به نظر من وقتی لغتی وارد زبان دیگری شد لباس آن زبان را به خودش می‌گیرد. بنابراین اگر هم بگوییم قَمَارِ غَلَطِ نِيسْتِ، البته بعضی‌ها می‌دند که به تلفظ صحیح بگویند. درست است که در عربی قِمَارِ است ولی قَمَارِ گفتن هم در زبان فارسی مانعی ندارد. لغت برای این است که شنونده متوجه معنا بشود.

اینجا مرقوم فرموده‌اند که قمار براندازنده‌ی خانواده‌هاست. این مسأله محتاج به استدلال نیست. اگر نگاه کنید قمار هم مثل مُسکر یک کششی دارد. این است که قمار و مُسکر و به‌نظر ما مواد مخدر هم که جزء مسکرات است، اینها خاصیتی دارد که زیاده‌طلب هستند. بدین معنی که کسی که مسکر می‌خورد یا مواد مخدر استعمال می‌کند اول ممکن است با یک مقدار خیلی کم آن حالتی را که متوقع است برایش پیش آید اما کم‌کم عادت می‌کند و دیگر آن مقدار اثر نمی‌کند و بدنش به آن احتیاج پیدا می‌کند. قبلاً بدن احتیاج نداشت یک چیز اضافی بود اما حالا احتیاج پیدا می‌کند، اعتیاد پیدا می‌کند. مثل اینکه به هوا نیازمند است به آن احتیاج پیدا می‌کند. همینطور زیاد می‌شود. قمار هم همینطور است. اول کم است ولی کم‌کم زیاد می‌شود بطوری که تمام حواس شخص را به خودش معطوف می‌کند و چه مرد و چه زن را از وظایف خانوادگی‌شان باز می‌دارد. این است که مرقوم فرموده‌اند براندازنده‌ی خانواده‌هاست و عادت‌دهنده‌ی به بیکاری.

کسی که قمار می‌کند، یعنی به این وسیله متوسّل می‌شود، چون متوقع است که از راه آسانی جلب منفعت کند، عادت می‌کند به بیکاری و حال آنکه: لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۱، برای انسان بهره‌ای نیست جز آنچه در مورد آن کوشش کرده است ولی قمار اینطور نیست

عادت می‌دهد به بیکاری.

قمار پریشان‌کننده‌ی فکر است. فکر را از مسائل واجب متوجّه مسأله‌ی دیگری می‌کند. دیده شده که در هنگام بازی اگر به قمارباز بالاترین خبر و بالاترین گرفتاری را اطلاع بدهند، در او هیچ اثر نمی‌کند. اصلاً فکرش متوجّه چیزی جز قمار نیست. آن نیروی عاقله را که ممیّزه‌ی انسان است، از او دور می‌کند.

می‌فرمایند: قمار دشمن‌کننده‌ی دوستان است. غالباً در این قبیل بازی‌ها اگر مختصری برد و باخت هم باشد دوستان قدیم را دشمن می‌کند. چه آن کسی که بازنده است و چه آن کسی که برنده است هر دو در آخر لذتی نمی‌برند ولی اینها هر دو با هم با نظر عناد نگاه می‌کنند. البتّه اینها تفسیر: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ يَأْتِي رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ است ولی همچنين می‌فرماید: وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، منافی هم دارد و حتّی بعضی‌ها می‌گویند چون «منافع» به صورت جمع آورده شده و «اثم» به صورت مفرد بنابراین منفعتش زیادتر است، نه! چون به دنباله‌اش می‌فرماید: وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا، گناه اینها بالاتر از نفعشان است. قمار قاعدتاً برای آن کسی است که برنده می‌شود یا ممکن است حیثاً نیازش به این طریق برآورده شود. این منافع خیلی کمی است که اثم آن بیشتر است، چنانکه ضرر به اقتصاد جامعه هم می‌زند.

در اینکه قمار چه وقت حرام شد، بحث است. چون قمار در

اعراب (و شاید در همه‌ی تاریخ بشر) به صورت‌های مختلف، مثل اینکه از قرعه تیر بکشند، بوده است. اما حکم به حرمت قمار با کدام آیه بود؟ در اینجا دو نظر راجع به قمار و مسکر هر دو هست. در مکه آیاتی که نازل شد، فرمودند: حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ، خداوند بر شما حرام کرده است ستمکاری و شرک را. این آیه را همه‌ی مؤمنین در مکه شنیده بودند. بعد در مدینه همان اوایل این آیه نازل شد: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا. وقتی این آیه نازل شد، آنهایی که ایمانشان محکم بود و آیه‌ی قبل در ذهنشان راسخ شده بود که اثم را خداوند حرام کرده، دانستند که این دو تا هم برای آنها حرام است. این تحریم، هم برای قمار بود، هم برای مسکر. بعضی‌ها هم می‌گویند تحریم صریحش همانوقت بود که این آیه نازل شد که، إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. فرق نمی‌کند این یک بحث تاریخی است. به هر جهت بطور مسلم متفق القول علماست که اینها حرام است.

حالا قمار چیست؟ بازی‌هایی که بدون هیچ کوششی کسی چیزی ببرد یا چیزی ببازد، قمار است. در اخبار آمده که از ائمه علیهم‌السلام راجع به اینکه چه چیزهایی قمار است، پرسیدند. در قرآن از الْأَنْصَابِ وَالْأَزْلَامِ

به‌عنوان انواع وسایل قمار در زمان جاهلیت ذکر می‌کند ولی وقتی مسلمین، ایران یا کشورهای دیگری را گرفتند، بازی‌های دیگری هم بود که فکر کردند اینها هم قمار است.

به‌هرحال این یک مسأله‌ی فقهی است. آنچه مسلم است این است که قمار حرام است. در مورد مسکرات هم همینطور است که در آیه‌ی دیگری نشان می‌دهد تدریجاً تحریم شد. در مورد آیات مختلفی که در این باره نازل شده بود اختلافی بین مفسرین است که کدامیک در تحریم قاطع است. اول این آیه نازل شد که، لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ^۱، نزدیک نماز نشوید در حالی که مست هستید تا بفهمید چه می‌گویید. حالا کدامیک از آن آیات بود که صریحاً مسکرات را منع کرد، فرقی نمی‌کند، می‌گویند این آیه نسخ شد. ولی این آیه نسخ نشد بلکه توسعه پیدا کرد. اگر هم اولش را بگوییم یعنی: لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى، چون تحریم کلی آن آمد بنابراین مصداق پیدا نمی‌کند ولی عبارت دنباله‌اش: حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ تا بفهمید چه می‌گویید، آن که نسخ نشد. آن حکمتی دارد که باید بدانید در نماز چه می‌گویید. در اصول فقه اصطلاحی است به‌نام «قیاس منصوص العله»، به این معنی که وقتی علت حکمی را در نصوص شرعی ذکر بکنند، اگر هم آن حکم برداشته بشود آن علت، فلسفه‌اش برداشته

۱. سوره نساء، آیه ۴۳.

نمی‌شود و در سایر جاها مصداق پیدا می‌کند. پس وقتی می‌فرماید: حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ، تا بدانید چه می‌گویید، پس الان هم کسی چه مست باشد چه نباشد باید بداند در نماز چه می‌گوید. اما «بداند» یعنی چه؟ آیا همین که بداند که دارد چه می‌خواند کافی است؟ یکی احتیاط کمتری می‌کند می‌گوید همین قدر کافی است ولی اگر دقت کنید شاید منظور این باشد که بفهمید با خدا چه حرفی می‌زنید، از خدا چه می‌خواهید؟ یعنی معنای نماز را بدانید. این است که الان در رساله‌ها غالباً معنای نماز را هم می‌نویسند. علی‌القاعده بهتر این است که ما معنای نماز را دقیقاً بدانیم تا وقتی نماز می‌خوانیم خودبه‌خود آن معنا به ذهن ما بیاید، ولو عربی آن باشد.

مسأله‌ی دیگری که در اینجا پیش می‌آید لغت خمر است. وقتی این آیات نازل شده، خمر به معنای شراب خرما و شراب کشمش و شاید شراب‌های دیگری بوده که در آن زمان متداول بوده است. بنابراین آیا می‌شود گفت پس این همه مشروباتی که فعلاً در دنیا درست می‌کنند، اینها حرام نیست؟ به همین استدلال بعضی از فقهای اهل سنت، فقاع یعنی آبجو را جایز می‌دانند و چه بسا این هم که در کتاب‌هایی می‌نویسند که فلان شخص حتی بعضی خلفا فقاع می‌نوشیدند و مست می‌شدند، روی این فتوا بوده و الا غیر از بعضی از خلفای بنی‌امیه و خلفای بنی‌عبّاس، خلیفه‌ای جرأت نمی‌کرد صریحاً در

مقابل مردم مسکرات بخورد، چون می‌گفتند فقاع حلال است. فردوسی هم وقتی آن جایزه را به فقاعی حمام داد، می‌خواست بگوید که من هم فقاع را حلال می‌دانم، چون تهمت شیعه به او زده بودند و می‌گفتند شیعه است. اگر اینطوری باشد فقط همان شراب‌ها حرام است. اما یک قاعده‌ی کلی در فقه هست که در علم حقوق امروز نیز وجود دارد که وقتی مفهوم و معنای امری را قانون مورد نظر دارد، اگر مصداقش بعداً ایجاد شد بر آن مصداق هم صدق می‌کند. مصداق در مقابل مفهوم است. مثلاً وقتی می‌گویید «میوه‌ی تابستانی»، این یک مفهوم است ولی وقتی یک انگور را نشان می‌دهید، می‌گویید این میوه‌ی تابستانی است. این انگور مصداق آن مفهوم است. حالا مفهوم خمر را اگر به مصداق آنوقتش توجه کنیم، فقط این چند چیز است که ذکر شده ولی حقوق‌دان‌ها، همچنین فقها می‌گویند، این مفهوم توسعه پیدا می‌کند؛ کما اینکه مثلاً سرقت را در علم حقوق و همینطور در فقه تعریف می‌کنند به «ربودن مال غیر، به نحو عدوان» یعنی با عدوان و ستم یا در خفا مال غیر را براباید، اما در مورد اموری مثل برق که اختراع شده است و همه‌ی خانه‌ها کنتور دارند و مصرفی که نشان می‌دهد باید آبونمان بپردازند، گاه دیده شده که کسی زیر کنتور همسایه‌اش سیم می‌اندازد و برق او را می‌برد و کنتور همسایه این افزایش را نشان می‌دهد. حال آنکه ظاهراً نه مالی را به نحو عدوان ربوده‌اند و نه اصلاً

این شخص خبر دارد ولی می‌گویند آن مفهومی که برای سرقت گفته‌اند در اینجا نیز مصداق پیدا می‌کند. یعنی همان مجازات سرقت را برای این سرقت برقی هم برقرار می‌کند. در سهام شرکت‌ها، سهامی هست بی‌نام، این سهام را اگر سرقت کنند، گفته شده چون یک ورق کاغذ است، اهمّیت ندارد ولی این را سرقت می‌گویند برای اینکه این سهام، ارزش معنوی دارد.

به همین نحو ولو اینکه در آیات قرآن خمر گفته شده: *يَسْأَلُونَكَ* *عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ* ولی این توسعه پیدا می‌کند به تمام مواردی که مُسکر باشد، سُکر بیاورد. پس آن حُرمت به هر چیزی که مست کند مصداق پیدا می‌کند. این است که تمام مشروبات الکلی در نظر شرع، در نظر شیعه، حرام است. به همین دلیل، اولی که این آیات آمد مصداق خمر فقط همان دو تا بود بعداً این همه موارد پیدا شد. اگر ایراد بگیرند که آخر به چه دلیل حرام است؟ حال آنکه خود قرآن می‌توانست همه را ذکر کند ولی چرا فقط خمر را گفته؟ باید گفت به دلیل اینکه خود خداوند هم در آیات دیگری، یا در همین آیات، حکمت حُرمت خمر و میسر را فرموده است که *إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ* *الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ*^۱، این دو، دل را چرکین می‌کند و عداوت می‌آورد. ما می‌بینیم که این صفت در تمام مشروبات الکلی وجود دارد. بنابراین

می‌گوییم تمام مشروبات الکلی حرام است. در اینجا جهتِ تحریمِ آن هم کاملاً روشن است. به همین حساب در قرونِ اخیرِ وقتی موادِ مخدر پیدا شد، چون موادِ مخدر هم همان حالتِ سُکر را می‌آورد، حضرت سلطان‌علیشاه به‌عنوان مجتهد در تفسیر *بیان السعادة* در شرح آیه‌ی: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ صَرِيحاً* آن را تحریم کرده‌اند. مرحوم آقای نورعلیشاه هم بعد کتابی در این زمینه نوشته‌اند به نام کتاب *نوالفقار* و با ذکر دلایل بسیار علیه آن حمله کرده‌اند. پس حرمتِ خمر در مورد موادِ مخدر هم صدق می‌کند یعنی آنها هم حرام است. البته در قدیم فقط تریاک و چرس و بنگ و اینها رایج بوده ولی اکنون موادِ مخدر خطرناک‌تری کشف شده که این حرمت شامل آنها هم می‌شود. تمام بزرگان ما آقای سلطان‌علیشاه، آقای نورعلیشاه، آقای صالح‌علیشاه، آقای رضاعلیشاه، آقای محبوب‌علیشاه اینها در وصیت‌نامه‌هایشان به این امر تصریح کرده‌اند و به استناد این، فرزندان و بستگانشان را بر حذر داشته‌اند از اینکه دور و بر این مواد نروند. این، هم بنا به مصلحت است و هم استنباط از حکم شرعی است.

این استنباط از حکم شرعی که آقای سلطان‌علیشاه در حدود صدویست سی سال پیش فتوا داده‌اند، بعدها یعنی هشتاد سال بعد از آن، مرحوم آقای بروجردی هم فتوا دادند. در روزنامه‌ی اطلاعات آنوقت نوشته شده بود که ایشان به حرمت استعمال تریاک به‌عنوان ماده‌ی

مخدر فتوا دادند. همینطور کم کم بعد از آن هم علما توجّه کردند. البته برای احکام، برای فتواها، نظریات حکم شرعی، نمی توان علت گفت، علت فقط همین است که خدا گفته یا کسی که صلاحیت دارد از فرمان خدا این را استنباط کند، اما می شود حکمت برایش پیدا کرد. یعنی فواید این حکم را یافت.

این حکم به خصوص برای ما فقرا مسأله ی خیلی مهمی است. برای اینکه من در نوشته ای هم، قبلاً گفته ام که چون آنهایی که در مسلک فقر هستند همیشه متوجّه و منتظر فتوحاتی هستند که مشاهداتی در دلشان داشته باشند و مدارجی معنوی را طی کنند و چیزهایی را ببینند و این دیدن نه با این دو چشم بلکه با چشم دل است، چون منتظر این هستند، از طرفی مواد مخدر توهم زاست، توهماتی که پیش می آید را به عنوان مشاهدات قلبی حساب می کنند و دچار اشتباه می شوند. هم خودشان عقب می مانند و هم دیگران را به اشتباه می اندازند. مثال خیلی کوچکی که بارها گفته ام اینکه یک وقتی در قدیم که نوجوان بودم یکی از درویش های سایر سلاسل آمده بود خدمت حضرت صالح علی شاه و اظهار طلب می کرد. فرموده بودند: برو کار کن، دو سه بار گفتند، حتی یک بار به تندی فرمودند: من که به تو گفتم. گفت: شما در عالم ظاهر به من می گوئید برو کار کن ولی من در عالم سیر دیدم که به من گفتید نباید کار کنی. این در اثر همان

اعتیادی بود که داشت ولی با همّتی که داشت آن اعتیاد را ترک کرد، دستور ایشان را انجام داد، خدا رحمتش کند از فقرای بسیار بزرگوار بود. منظور، کسی که مواد مخدر استعمال می‌کند این توهم را به حساب مشاهدات قلبی می‌گذارد؛ به این جهت است که در درویشی در حرمتش خیلی هم تأکید شده است.

اما نکته‌ای که مربوط به ایّام است. هر چند همه‌ی ایّام، ایّام‌الله است ولی این ایّام، به اصطلاح عامیانه، تعلق دارد به حضرت امام حسین و آل بیت. از طرفی در پندصالح که قرائت می‌کنیم به مسأله‌ی قمار و مسکرات رسیدیم. کسی قصیده‌ی مفصّلی گفته که شاعرش حالا یادم نیست به عنوان «قمارعشق». البته این اصطلاحی است و برای اینکه عامیانه فهمانده بشود آن را به کار می‌برند وَاِلَّا لَذَاتِ اَنْ جِهَانِ، لَذَاتِ مَادّی نیست. وقتی ما از قید این ماده و این بدن خلاص شدیم، لَذَاتِ تمام معنوی است. منتها در قرآن برای اینکه فهمیم کم ما، دریافت کج ما، هم از وقایع و هم از حقایق، بتواند مطلب را دریابد، مثلاً فرموده‌اند که درختی هست در بهشت که میوه‌اش خیلی نزدیک است، هر وقت بخواهی نزدیک می‌شود. در آنجا گوشت شکار فراوان است. جویی است از شیر، ولی اینها برای فهماندن ماست. در آیه‌ی سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ سَرَابًا طُهْرًا، سَقَاهُمْ رُبُّهُمْ، یعنی خدایش نوشانید، خدایشان سقایی کرد.

چه چیز را سقایی کرد؟ شراب پاک. حالا شراب چه به معنای شراب باشد، چون آنوقت‌ها هنوز حرام هم نشده بود، چه به معنای نوشیدنی، خواجه عبدالله در تفسیر این آیه می‌گوید: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ فرمودی، کار تمام است، شَرَاباً طَهُوراً کدام است؟» هر چه تو بدهی شَرَاباً طَهُوراً است. این تفسیر، بیان روحیه‌ی امام حسین علیه السلام است و تمام صحابه‌ی او. در خطبه سلسله‌الاولیاء راجع به حضرت می‌فرماید: ظهورالعشق‌الاعلیٰ، آن عشقِ اعلیٰ را حضرت ظاهر کرد. عشق، امری انفرادی است. دیگری نمی‌بیند. در میان جمع چه بسا اشخاصی عشق الهی دارند که دیده نمی‌شود، در حال خودشان هستند. یکی عشق به یک امر مادی و مالی دارد، دیده نمی‌شود. یکی عشق به زن و فرزند و مقام و اینها دارد، هیچکدام در آن مجلس دیده نمی‌شود ولی حضرت عشقِ اعلیٰ را ظاهر کرد و به ما نشان داد.

در مورد عشق خیلی حرف می‌زنند، مثلاً می‌گویند که اصلاً به کار بردن کلمه‌ی عشق در مورد خداوند صحیح نیست. اگر مسأله این است لغت دیگری پیدا کنید که این معنا را بگوید، تا ما هم آن را بگوییم. آنچه در زبان عامیانه و در روانشناسی بیان شده، این است که عشق شدت علاقه به امری یا چیزی است به نحوی که تمام علائق دیگر را تحت سیطره‌ی خودش قرار بدهد. ما وقتی زندگی حضرت را می‌بینیم، اطاعت امر الهی، رضایت الهی و پیروی سُنَّتِ جدِّش

راه می‌بینیم، می‌گوییم عشقش اینها بود. هیچ چیز دیگری نبود و اینها بر همه چیز سیطره داشت. برای این حالت اگر لغت دیگری پیدا می‌کنید، در فرهنگستان‌ها، در کتاب‌ها، بنویسید، ما هم قبول می‌کنیم. بحث لغت نیست... به هر جهت در قصیده‌ای که گفتم، آمده که حضرت پاک‌باخته بود. هر چه داشت در راه اراده‌ی الهی باخت. بالاتر از همه، حیاتِ نزدیک‌ترین کسانش را در راه عشق الهی باخت. این قصیده می‌گوید آن آخر نگاه کرد به اصطلاح به گوشه‌ی جیبش، علاقه‌ی کوچک دیگری دید، او را هم در راه خدا داد. یک فرزند کوچک شش ماهه داشت، او را هم داد. خلاصه همه چیز را در راه خدا، در راه این به اصطلاح عامیانه قمار، همه چیز را باخت.

ما راجع به قمار و راجع به مُسکرات می‌گفتیم. درباره‌ی قمار، قرآن می‌گوید: گناه بزرگی است، وَمَنَافِعِ لِلنَّاسِ وَلِي مَنَافِعِي دَارِدُ كِه دَر گناهان دیگر شاید دیده نمی‌شود ولی این قمار، در واقع به اصطلاح امروزی آن؛ ریسک، منافی خاص برای مردم داشت. تا دنیا دنیاست این مطلب و این داستان گفته خواهد شد. هر سال تکرار می‌شود.

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

باز برای اینکه این اصطلاحات عرفا که مثلاً گفته‌اند: مست

شراب‌الست یا مست شراب الهی درک شود، توجه کنید که این همان

شَرَاباً طَهُوراً است که قرآن می‌فرماید. این شرابی است که خداوند نوشانید. البتّه برای ما فرموده است: **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ**.

در زندگی معمولی هم آثار این دو منکر بزرگ را که به‌عنوان نمونه در این کتاب ذکر فرموده‌اند، می‌بینیم. مضرّاتش را می‌بینیم که خیلی زیاد است و منافی به نظر بعضی‌ها دارد که خیلی کم است. در دیوان شمس راجع به شراب عرفانی و شراب مادّی می‌فرماید:

این شراب روحانی مرأّت یاسین را

آن شراب جسمانی مرأّت عیسی را

البتّه مرأّت عیسی را گفته نه خود عیسی را. خود

عیسی علیه السلام آن را منع کرده.

خم‌هاست از آن باده، خم‌هاست از این باده

تا نشکنی آن خم را، هرگز نچشی این را

اولاً این شراب، عقل را که به‌اصطلاح خصوصیت انسان است

یعنی به‌اصطلاح منطقیون، فصل بین انسان و حیوان است، از بین می‌برد. ناصر خسرو قصیده‌ی مفصلی دارد که می‌گوید:

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را

نی چنان سرو نماید به‌نظر، سرو چو نی

گر کُنی بخشش، گویند که می‌کرد نه وی

ور کشی عربده، گویند که وی کرد نه می

این دو، قمار و شراب، که در پندصالح هم به استناد همین آیه‌ی
 يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، یا آیه‌ی دیگر: اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ، کنار هم ذکر
 کرده‌اند، مشابهاتی دارند. یکی این است که دشمن‌کننده‌ی دوستان
 است. در روزنامه‌ها خوانده‌اید که چقدر جرایم و جنایات بعد از استعمال
 مواد مخدر است. حتی در آماري که حقوق دانان گرفته‌اند تقریباً بین
 هفتاد تا هشتاد درصد جرایم رانندگی، مستقیم از استعمال مشروب است
 و غیرمستقیم جرایم دیگر نیز متأثر از همین است. خانواده‌ها هم
 متلاشی می‌شوند. برای اینکه خانواده بر مبنای انس و الفت طرفین و
 نگهداری و تربیت فرزندان است ولی این امور برای زن و شوهر مانع
 ایجاد می‌کند که محتاج به دلیل و استدلال نیست، می‌بینیم.

نوشته‌اند پریشان‌کننده‌ی فکر است. این هم از لحاظ طبیعی
 است، چون درست است که فکر جایی ندارد، مثل روح که در همه‌ی
 بدن هست، ولی آلت تفکر مغز ماست، اعصاب ماست، که اینها به کلی
 اعصاب را خراب می‌کنند. وقتی فکر را از بین برد، به بیکاری عادت
 می‌دهد. چون کار باید با فکر باشد، وقتی کسی فکرش مختل شد آن
 حالت رخوتی که به او دست می‌دهد، او را به بیکاری می‌کشاند.
 بنابراین انسان عاقل نباید دنبال این دو باشد. البته سَبَق و رمایه، یعنی

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

مسابقات تیراندازی و اسب سواری، را استثناء کرده اند و جزء قمار محسوب نشده است برای اینکه آنجا شخص زحمتی می کشد گوا اینکه اجرش برای خودش است ولی جامعه هم از آن اجر استفاده می کند. چون اگر سوارکار یا تیرانداز ماهری باشد به هنگام نیاز در مقابل دشمنان اسلام خوب می تواند دفاع کند. اینها از مواردی است که خود شرع هم جایز می داند. این دو از چیزهایی بود که در آن زمان مورد لزوم بود. اینها مجاز است، در واقع برای تشویق مردم است به نیرومند شدن بدنی و اطاعت از دستور و اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ^۱ البته همانطوری که خود لغت خمر را توسعه می دهیم و می گوئیم تحریم آن به مواد مخدر هم برمی گردد، می توان گفت موارد مجاز شرط بندی هم مربوط به مسائلی است که موجب تشویق مردم به نیرومند شدن است.

متأسفانه در مغرب زمین خیلی اینطوری است که بلیط لاتاری، بلیط بخت آزمایی که در ایران هم خیلی متداول شده بود، می خردند. فعلاً به اصل قضیه کاری نداریم. اما اینکه مرتب تبلیغ می کردند که مثلاً چهارشنبه که قرعه کشی می شد، روز خوشبختی است یا پول مفتی که از این طریق به دست کسی می آمد، این را خوشبختی می دانستند، این تشویقات غلط است. این از آن موارد اِئْمٌ کَبِيرٌ است که گفته شده است.

ان شاء الله خداوند ما را از اثم کبیر و صغیر حفظ کند.

اما موارد دیگر قمار که قبلاً در ایران هم رایج بود، آن قمار اجتماعی است و بدتر این است که در تشویق و تبلیغ این قمار منافع شخصی افراد هم دخالت می‌کند و آن را زیادتر می‌کند. مثلاً یک وقتی بلیط بخت‌آزمایی در ایران رایج شده بود و شما دو تومان می‌دادید و امیدوار بودید که ده میلیون تومان به شما برسد، کار نکرده مزد می‌خواستید. بدتر از این، این بود که تشویق می‌کردند چهارشنبه روز خوشبختی است؛ چون چهارشنبه قرعه‌کشی می‌شد اسمش را گذاشته بودند روز خوشبختی. روزنامه‌ها هم می‌نوشتند که خوشبخت این دفعه کیست و شرح و تفسیر می‌دادند.

از لحاظ اقتصادی هم قمار خیلی مضر است؛ به این معنی که اساس اقتصاد بر کار و مزد است، در اینجا کار نکرده مزد می‌خواهد، این روحیه در انسان‌ها آفریده می‌شود، چون اقتصاد هم یک موضوع جدا از انسان‌ها نیست. اقتصاد، روش به اصطلاح رفع نیازهای انسانی است و اگر افراد، مثلاً فلان مدیر کارخانه، عادت کنند به قمار که بنشینند بدون اینکه هیچ کاری انجام دهند منتظر مزدی و اجری باشند، کارخانه از کار می‌افتد. به علاوه به عکس آنچه که قواعد اجتماعی و اخلاقی و اسلامی مقتضی است که مردم با هم مهربان باشند، قمار بین دوستان هم اختلاف می‌اندازد. من خیلی دیدم که دوستان قدیمی به

دشمنان تبدیل شدند. شاید به این جهت است که فطرت اشخاص را آشکار می‌کند. خداوند اگر در فطرت انسان، در جنبه‌ی حیوانیت آن، تجاوز را گذاشته است ولی خودش فرموده است که جلوی این فطرت را بگیرید، یعنی فطرت را تربیت کنید ولی وقتی که از دسترس ما خارج بشود فطرت آشکار می‌شود و همین، تجاوز به حق دیگری است. بنابراین دو تا از مَنهیاتِی که در اینجا به‌عنوان مثال ذکر فرموده‌اند، قمار و خمر است. چون این دو دم‌دست مؤمنین است که ممکن است مبتلایشان بکند، اینها را مخصوصاً ذکر کرده‌اند وَاِلَّا منکرات همه‌ی چیزهایی است که قبلاً گفتیم. ان شاء الله وقتی خداوند به ما آنها را نشان می‌دهد و می‌گوید منکر است، حال و قدرت دوری از آنها را هم به ما بدهد.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر مولی‌الرحمه است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آز، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکنده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را به دست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده‌ی حیا ندرد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجعاله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه‌ی دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عناوین جزوات قبلہ شرح رسالہ شریفہ پندصالح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چہارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیا، خوف و رجا * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان * شرح تہور، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت یازدہم

* شرح زکات - خمس * شرح انفاق * شرح حج * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوازدہم

* شرح جہاد * شرح امر بہ معروف و نہی ازمنکر * شرح مستحبات * خلاصہ صفات مؤمنین.